

گر واله روی تو نباشم چه کنم

مروری بر زندگی آیت ا... میرزااحمد آشتیانی، فقیه و فیلسوف ایرانی که ۴۸سال پیش در چنین روزی در گذشت

میرزااحمد آشتیانی پسر میرزاحسن بود. همان میرزاحسن خان آشتیانی، فقیه عصر ناصرالدین شاه و مظفرالدین شاه که در جریان قیام تنباکو و مبارزه با استبداد زمانه اش، آن قدر مجاهدت به خرج داد که شهره خاص و عام شد. همین میرزاحسن، نخستین معلم فرزندش. میرزااحمد، بود که برای اولین بار حروف و هجاها را پدرا نه بر دهان پسر نهاد و او را با ادبیات فارسی و عربی آشنا کرد. میرزااحمد پس از آنکه سواد خواندن ونوشتن آموخت، متمایل شد به راه و سلوک پدرش. پس سطوح فقه و اصول را در محضر استادان وقت تا آنجایی فراگرفت که به مقام استادی رسید. تدریس را در مدرسه سپهسالار آغاز کرد و در همان ایام نیز اوقات فراغتش را به برگزاری جلسات همگانی برای ارشاد عامه مردم و مطرح کردن مباحث اخلاقی اختصاص داد. میرزااحمد برخلاف بسیاری علما، مدت کوتاهی در قم زندگی کرد و هم‌زمان با ابتدای حضور مرحوم عبدالکریم حائری، در این شهر حضور داشت و پس از آن به شوق تکمیل علوم و کسب فیض از محضر استادان نجف، راهی



آزاده چشمه سنگی نویسنده

اما با مضامینی سرشار از استدلال های محکم علمی بود تا آنجا که هیچ تردید و پرسش بی پاسخی را برای خواننده به جا نمی گذاشت. ارادت او به قرآن، در میان شاگردان و فرزندانش زیانزد بود و آن به ایران برگشت و در تهران ساکن شد. از اینجا به بعد، هم‌وغم خود را بر تألیف و تدریس کتب و رسالات علمی و رسیدگی به امور فضلا گذاشت. در این مدت، بسیاری از ساکنان تهران مشتاقانه در جلسات اخلاقی او حاضر می شدند و از دریای علم او بهره می بردند. حضور فعال میرزااحمد آشتیانی در میان مردم و جامعه، منجر به آگاهی مبسوطی در باب خلاهای علمی و تردیدهای اعتقادی افراد می شد. بنا بر این شناخت، تألیفاتش را منطبق بر نیاز جامعه می نگاشت و در صدر آثارش جوانان را در نظر می گرفت. مثلا در دیباچه رساله، یادآور توحید، پس از حمد و ثنای پروردگار و رسول او، انگیزه اش را از تحریر این رساله چنین می آورد: برای یادآوری جوانان روشن فکر که سایر طبقات را ارشاد و هدایت کنند، قلم اوروان و ساده



سه نمونه از آثار برجسته میرزااحمد آشتیانی:

بیست رساله

در این کتاب اصول عقاید، تفسیر، علوم قرآنی، دعا، مناجات، فلسفه و عرفان به ضمیمه بیست مقاله آمده و در آن مضامین اخلاقی با ژرف اندیشی خاصی بیان شده است.

رساله قول ثابت

پنج اصل در باب اثبات خداوند، اثبات علم خداوندی، اثبات لزوم بعثت نبی، اثبات امامت، برزخ و معاد سر فصل های این کتاب است که اولین بار در سال۱۳۳۵قمری چاپ سنگی شده است.

لوامع الحقایق فی اصول العقاید

این اثر فاخر به زبان عربی نوشته شده است و بخش اول آن شامل مبحث توحید و نبوت و بخش دومش بر مباحث امامت و معاد متمرکز است.

همسایه هم‌زمان

پای مهاجران افغانستانی دور از رکاب «بایدو»

بیش از چهار دهه از حضور مهاجران افغانستانی در شهر مشهد می‌گذرد، شهری که آغوش مهر‌بانش را روی مهاجران افغانستانی باز گذاشته و کمتر افغانستانی مهاجری است که شبی در مشهد نمانده باشد و خاطره خوشی از این شهر در خاطر نداشته باشد. شهرداری مشهد در منطقه ۵سال هاست که به مهاجران افغانستانی در محله گلشهر (بزرگ ترین محله مهاجرنشین ایران) خدمات شهری ارائه می دهد، خدماتی که هیچ تفاوتی با دیگر مناطق شهرداری ندارند. مثلا اتوبوس رانی وقطار شهری مشهد که هر روز جمعیت زیادی از مهاجران افغانستانی را بدون هیچ تفاوتی در ارائه خدمات شهروندان ایرانی، به مقصد می‌رساند و ده‌ها خدمت دیگر از سوی شهرداری به آن‌ها ارائه می‌شود. حالا که مدیریت شهری برای توسعه



روزنامه نگار سید محمد رضا هاشمی

دوچرخه و حمل ونقل پاک در مشهد همت کرده و در تلاش است فرهنگ استفاده از آن را در شهر فراگیرتر از قبل کند. مهاجران افغانستانی می‌توانند جامعه هدف چشمگیری برای بایدو، باشند. جمعیتی که جوانان سهم مهمی در جامعه آماری آن دارند. حالا که مشهد، شهر دوستدار دوچرخه و هوادار هوای پاک، است، چرا باید جمعیت چند هزار نفری مهاجران افغانستانی که سال هاست به صورت قانونی در مشهد زندگی می‌کنند، از این خدمت شهری محروم باشند؟ در مشهد سال هاست که مهاجران افغانستانی از خانه تا محل کارشان را با دوچرخه های ۲۸ چینی رکاب می‌زنند، مردمانی که مثل شهروندان مشهدی در معرفی این شهر به عنوان «دوستدار دوچرخه، سهیم بوده‌اند.

فاطمه خانم بیشتر وقت‌ها چادر سرمه‌ای با گل‌های ریز سرش می‌کرد. حرف که می‌زد، شینش سین می‌زد. آن روز جلو در خانه‌شان دیدمشان، او و آقامجتبی، مستأجرش، ایستاده بودند به حرف‌زدن. آقامجتبی همان‌طور که سرش را انداخته بود پایین، با گچ‌های چسبیده دور ناخنش بازی می‌کرد. او آمده بود تا برای بار سوم قرارداد اجاره اش را تمدید کند. هر سال اوایل تیر آقامجتبی کاغذ و قلمی برمی‌داشت، رنگ همسایه طبقه بالایش که صاحب‌خانه بود را می‌زد و با هم برای سال آینده قرار می‌گذاشتند که بماند یا برود. آقامجتبی کاشی‌کار بود و زحمتکش. جهازشان را آوردند همین‌خانه. حالا او و همسرش، خدیجه خانم، یک دختر دوساله دارند. سال سومی است که می‌خواستند همان‌جا بمانند. از پارسال دیگر پولشان را هم هدر ندادند و به بنگاه نرفتند. فاطمه خانم، صاحب‌خانه، جمله‌معرفی داشت. او همیشه می‌گفت آن قدر از این خانه‌ها باشد و ما نیاشیم. یعنی مادام‌ها هستیم که از بین می‌رویم، این سنگ و سیمان است که می‌ماند. ما رفتنی هستیم، پس نباید برای مال



روزنامه نگار مجتبی قمری‌زنی

دنیا ارزشی بیشتر از آدمیت‌مان قائل باشیم. هر وقت می‌خواهم سر موضوعی خسیسی به خرج بدهم، یادش می‌افتم و پشیمان می‌شوم. گاهی که فاطمه و همسرش حساب و کتاب می‌کردند، می‌گفت همین قدر داشته باشیم که محتاج کسی نشویم. پس است، بیشتر نمی‌خواهم. همین طرز فکرش بود که باعث می‌شدهر مستأجری که به خانه اش می‌آمد، تا خودش صاحب‌خانه نمی‌شد، از آنجا نمی‌رفت. اجاره‌خانه‌وپرداخت قسط‌ها و قبض‌ها یا فاطمه خانم بود. برای همین همسرش در کارهای مستأجرها دخالت نمی‌کرد. او خودش خانه را اجاره می‌داد، خودش کرایه را می‌گرفت و خودش هم قراردادشان را دس‌تی تمدید می‌کرد. می‌گفت بدی که نکنی، بدی هم نمی‌بینی. شکر خدا تا حالا مستأجر بد به پستم نخورده است. نمی‌دانم از این نوع صاحب‌خانه‌ها هنوز هست یا نسلشان منقرض شده است، اما همین قدر می‌دانم که اگر طرز فکر فاطمه خانم را خیلی‌هایمان می‌داشتیم، زندگی به اندازه حالا برای مستأجرها تلخ نبود.

طرز فکر فاطمه خانم

حکایت

ای جان برادر، از خواب غفلت بر خیز و فکری کن از برای روز رستاخیز، پیش از آنکه چاره امر از دست تیر یرون رود و چنگال مرگ به کالبد نحیف بند شود و بر سبیل قطع و یقین بدان که هر صفتی از صفات و هر عملی از اعمال تورا در وقت رفتن جزایی است، همچنان که صریح قرآن و نص حدیث پیغمبر آخر الزمان است که فرمود: «هر چه را خواهی دوست دار که از آن مفارقت خواهی کرد و هر چه خواهی زندگانی کن، عاقبت خواهی مرد و هر کاری که خواهی بکن که جزای آن به تو خواهد رسید.»



عکس: محسن بخشنده

روایت



روزنامه نگار مهدي خاتمی

کوله سنگین آرزوها بر دوش!

صورتش از فرط گرما کوره آتش است و چشم‌های درشتش خیس آب. دست پدرش را گرفته است و همین‌طور که گام‌های بزرگ‌تر از سب‌وسالش برمی‌دارد، از پاس گلی که هم تیمی اش به او نداده و همین باعث باختشان شده است، می‌گوید. یکی دیگرشان مدعی است دو گل زده و تیمشان برنده شده است. شادی کودکان اش غنچ به دل مادرش می‌اندازد و قربان صدقه‌ای هم نصیبش می‌شود. یکی دیگرشان آن طرف تر روی جدول کنار خیابان منتظر والدینش نشسته است تا بیایند و او را به خانه ببرند. لندکروز شیکی جلو پایش ترمز می‌زند و پسر بچه غرغرکنان سوار ماشین می‌شود و می‌رود. یکی شان هم بی هیچ کلامی کوله اش را روی‌شان اش انداخته است و کج‌کج، چنان که گویی سنگینی می‌کند، با لباس‌های مدرس راه‌خانه و رفتن تا مقصد با خط‌ا در پیش گرفته است!

رؤیای کودکان همه بچه‌های میدان تختی مشهد که از ورزشگاه پیر و فروت شهر خارج می‌شوند تا خودشان را بعد از یک کلاس تابستانه مدرسه فوتبال به خانه برسانند، یک چیز است؛ فوتبالیست شدن. یکی شان می‌خواهد مسی باشد و دیگری سودای رونالدو شدن در سر دارد. همه شان فکر می‌کنند خداداد درونشان فعال است و به عزیزی شدن نزد مردم عزیز می‌اندیشند. این بهترین فرصت برای آن‌هایی است که به باور خودشان فکر اقتصادی دارند و می‌خواهند از کنار این اشتیاق برای خودشان درآمدی کسب کنند. غافل از اینکه چه رویاهای کودکانه که این وسط نابود می‌شود و چه خانواده‌ها که دل خوش به آینده مبارداری فرزندشان فریب این سودجویی و منفعت طلبی شخصی را می‌خورند. شاید به همین دلیل است که نهاد فوتبال شهر با دریافت مختصر مبلغی مجوز مدرسه فوتبال می‌دهد و از ننگ زمان بد، مکان بد و میزان بد آموزش هم چشم می‌پوشد! مکان بد آموزش فوتبال به کودکان که چمن صدمباره مصنوعی تختی و امثال این ورزشگاه است، زمان بدی که ظل گرمای تابستان و هرم آفتاب ساعت ۲ ظهر است و میزان نامناسبی که گاه تنها اثر آموزشی ندارد، بلکه تأثیر سوء می‌گذارد. تابستان ۱۴۰۲ آغاز شده است و بسیاری از کودکان فوتبال دوست کوله بار سنگین آرزوهایشان را به دوش می‌کشند.

SHAHRRARANNEWS.IR

- روزنامه فرهنگی- اجتماعی- اطلاع رسانی
- صاحب امتیاز: سید علی محمد
- شماره ۷۷۳۳۷۳
- شماره ۱۴۰۲
- شماره ۱۴۴۴
- شماره ۳۹۷۳

۲شنبه

Mashhadchehreh.ir

Photoshahr.ir



ميثاق‌نامه اخلاق حرفه‌ای

- نماینده: ۳۷۲۳۳۸۱
- روابط عمومی: ۳۷۷۴۳۱۰
- شماره پیامک: ۳۰۰۰۷۲۸۹

حدیث

گرافیکی



مجید ادیبی

کوپه

حضرت باقر(ع) امام جهاد تبیین



روزنامه نگار غلام‌رضا نازعی

آزادی و اختیار انسان سخن می‌کردند. جبریه، در پندار بی‌اختیاری، نشسته و از جان‌تکان نمی‌خوردند. اخبار یهود، به کار جعل اسراییلیات، به‌نام حقایق دینی بودند و از هر گوشه، صدایی برمی‌خواست که گوش‌هایی برای شنیدن می‌یافت. چیزی که انگار نقشه‌اش را حاکمیت باطل در انداخته بود تا حقیقت را براندازد. اینجاست که امام باقر(ع) قامت برافراشت و کلاس‌های درس را گشود، به توضیح و تشریح مواضع شیعه می‌پرداخت و به پرسش‌های گوناگون پاسخ می‌داد. امام باقر(ع) به اندیشه ولایت و امامت نظام بخشید. آن هم بر پایه قرآن و سنت که کسی را توان تردید در آن نباشد. ایشان علم و عصمت را به عنوان صفاتی معرفی کرد که «امام، را از بقیه مردم متمایز می‌کند. دوگانه‌ای که به‌اصلاح پندار مردم هم می‌پردازد، چه برخی را باور بر این بود که امام حتما باید، قیام به شمشیر، کند. همین نگاه بود که زیدیه را به وجود آورد، حال آنکه امامت حضرت باقر(ع) منصوبی است. چیزی که حضرت ایشان در برابر هشام، خلیفه غاصب اموی، با خواندن آیه اکمال دین تبیین و سپس با یادآوری روایات متعددی از پیامبر اسلام(ص)، انتقال دانش امامت از علی(ع) به سایر امامان را توضیح دادند. باری، همین روشنگری بود که اصحاب تاریکی را به هراس انداخت. آنان دیدند که قوت و مانایی کلام حضرت باقر(ع) هزاربار بیشتر از شمشیرهای آخته است. بنابراین با به‌شهادت رساندن ایشان، رسم یزید را تازه کردند.

امام، ولی و امام بر زمان، زمین و زمینه هاست. راهبرد خود را هم متناسب با این سه گانه تنظیم می‌کند. وقتی کلمات، افکار را میدان تاخت و تاز قرار می‌دهند، امام هم باید با شیوه‌ای چنین میدان را از اصحاب باطل بستاند. تیغ کشیدن و تیرانداختن، جنگ با سایه‌هاست، حتی اگر توان تیرانداختن چنان زیاد باشد که در مجلس هشام، چنان تیر ببندازی که تیر اولت درست به قلب هدف بخورد و تیر دوم در چوبه تیر قبلی بنشیند، تیر سوم نیز به تیر دوم اصابت کند و... هر سه تیر هر کدام به چوبه تیر قبلی خورد! امام باید در روشنا، حقیقت‌ها را چنان عیان کند که بعد حتی در ازدحام ابرهای فریب هم نتوانند باطل را لباس حق بپوشانند و حق را به حاشیه، زندان نشین کنند. «باقر، باید بشوی و علوم را بشکافی که روزگار بحث و علم را به حاشیه، باید به شیوه‌ای دیگر مجاهده کرد. همان که حضرت باقر(ع)، پرچم آن را چنان برافراشت که هنوز در اهتزاز است به‌هر «قال الباقر(ع)» که از زبان برمی‌خیزد یا بر کاغذ می‌نشیند. به گواه گزارش‌های تاریخی، در دوران امامت حضرت محمد باقر(ع)، نقاط مختلف حکومت اسلامی شاهد شکل‌گیری بحث‌های جدی درباره موضوعات دینی از قبیل ایمان، اسلام، امامت، قضا و قدر بود که البته برخی از آن‌ها جنبه سیاسی داشت.

خواجه، حرف خود را می‌زدند. مرجئه، همه چیز را به خدا ربط می‌دادند و بر ظلم آشکار حاکمان چشم می‌بستند. قدریه، به